

سوسیالیسم، فاشیسم و انقلاب

آنتونیو گرامشی

ترجمه‌ی: کامران برادران

سری قائم

حکمت کلمه

سرشناسه : گرامشچی، آنتونیو، ۱۸۹۱ - ۱۹۳۷ م.
Gramsci, Antonio

عنوان و نام پدیدآور : سوسیالیسم، فاشیسم و انقلاب، Socialism, Fascism and Revolution

مشخصات نشر : تهران : حکمت کلمه، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۵۰ ص.؛ ۱۱×۱۷ س.م.

فروست : قائم؛ ۴.

شابک : 978-600-95300-7-6

وضعیت فهرست نویسی : فیهای مختصر

یادداشت : فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

شماره ثبت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱۳۶۸ -

شماره کتابشناسی ملی دبیر مجموعه: کامران ارادان

سوسیالیسم، فاشیسم، انقلاب

آنتونیو گرامشی

طراح جلد: خالق گرجی

چاپ اول: ۱۳۹۴/۱۰۰۰ نسخه

فروشگاه مرکزی: تهران خیابان آزادی نرسیده به میدان
انقلاب بازار ایران ط دوم پلاک ۸۴ کتاب کاغذ

تلفن: ۶۶۰۵۰۸۴۳-۶۶۰۱۹۶۳۰

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

یادداشت مترجم: ۹

[۱] جنگ جنگ است ۲۱

[۲] ایتالیا و اسپانیا ۳۱

[۳] سوسیالیست‌ها و فاشیست‌ها ۳۵

[۴] علیه رور ۳۹

[۵] دو فاشیسم ۴۳

یادداشت مترجم:

امروزه مسلماً سخن گفتن از گرامشی نگاهی از سر حیرت و تاسخ را دنبال خواهد داشت؛ گرامشی؟ همان سوسیالیست جوان خوش‌حالی که هیچ‌گاه از رؤیای کمونیسم دست نکشید، رنیت آرزو‌هایی که برای‌شان می‌جنگید یکسره خیال‌پردازانه و دست‌یافتنی؟ آیا گرامشی مظهر یأس و ناامیدی چپ، مظهر نابرابری در سازمان‌دهی توان انقلابی در برابر یورش بی‌امان دشمن نیست؟ از سوی دیگر، گرایش به گرامشی در میان اکثر روشنفکران به رستی کاملاً زینتی شده است؛ عده‌ای او را شهید راه مبارزه علیه فاشیسم می‌دانند و برای زندگی پُر از بیماری و محنت رشدی را می‌کنند و عده‌ای دیگر او را به سوژه‌ی تحقیقات آکادمیک درباره‌ی «ریشه‌های تفکر چپ» فرو می‌کاهند؛ توبیخی از گرامشی تنها به کار بررسی‌های تبارشناسانه می‌آیند و هیچ‌کس نمی‌تواند اگر امروزه میان چپ رادیکال^۱ و لیبرالیسم اجماع و توافق وجود داشته باشد، آن دست شستن از گرامشی و میراثش است. یعنی صحنه گذاشتن بر اهمیت و ضرورت پیکار طبقاتی، نفی دائم نظم حاکم و تن ندادن به وضع موجود، سازمان‌دهی

^۱ اگر امروزه به‌راستی هنوز چنین چیزی وجود داشته باشد.

توده‌ها و خواسته‌های‌شان در قالب فعالیت‌های حزبی، ایستادگی تمام‌وکمال در برابر سلطه‌ی نهادهای نمادین و تلاش برای قبضه‌ی قدرت و...

اما گرامشی به‌طور قطع هنوز معاصر ماست. جهانی که گرامشی پا بدان گذاشته بود، همچون عصر ما، آبستن فاجعه بود؛ پیشرفت به‌یکباره تمام نیم‌کره‌ی شمالی زمین را فرا گرفته بود، کشورها، سوار بر لوکوموتیو رشد اقتصادی، در حال توسعه بودند و بر ظرفیت تولیدشان با شتاب زیاد افزوده می‌شد. دیگر کشورهایی چون انگلستان، فرانسه و آلمان غول بلامنزاع صنعت در پیشرفت نبودند. سرزمین‌ها و مناطقی هم که در گذشته هیچ نقشی در معادلات جهانی نداشتند خودی نشان دادند. کشورهایی چون مجارستان، روسیه، ژاپن و کشورهای حوزه‌ی اسکاندیناوی نیز کویه‌ای مخصوص به خود در این قطار داشتند. سر‌رنشینی در اروپا شاهد رشدی ۱۴٫۹ درصدی بود و این برای اقتصاد مصرفی در این کشورها به‌سرعت در حال بالا رفتن بود و تعداد بی‌شماری از مصرف‌کنندگان آماده‌ی مصرف! جهان دیگر تک‌محوری نبود که عرصه‌ای بود برای رقابت دولت‌های کهن و نوظهور. همین تقسیم قدرت در نقاط مختلف سبب شتاب‌های جدید و قدیم بر سر برتری سیاسی و اقتصادی به جای یک‌دیگر بیفتند. تزلزل موقعیت سنتی حکومت‌ها، خود، به انقلاب‌ها، متعدد انجامید و اولین‌شان که مانند جرقه‌ای در انبار باروت بود انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه‌ی تزاری بود. این انقلاب همه‌تپها توانست جهان خودشیفته‌وار تزاری را برای مدتی تهدید کند. دو سال بعد نیز انقلاب ترکیه از سمت شرق تعادل حساس نیروها در خاورمیانه را به هم زد.

شوکی ۱۹۱۴، جنگ جهانی اول و بی‌نظمی و اختلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برآمده از آن تمام خیال‌پردازی‌های بورژوازی، ایمان به پیشرفت دائم و همچنین باور به ترقی روزافزون آرمان‌های انسان‌گرایانه را به یکباره ناپدید کرد. دیگر نمی‌شد «دیگری» را از فاصله‌ای امن و مطمئن نگریست؛ «دیگری» درست جلوی چشم بود، دشمن بود و باید کشته می‌شد. همین سبب شد که مرگ از عرصه‌ی خصوصی وارد عرصه‌ی عمومی شود. انسان ناچار شد با این حقیقت روبرو شود که مرگ دیگر امری بدیهی اما دور دست نیست. انسان‌ها نه تنها می‌مردند بلکه اکنون در مقیاس‌های کلان جان می‌دادند. بیانی، مرگ تبدیل به محتوای اصلی زندگی انسان شد. ارزشی را که مدت‌ها از آن دریغ شده بود بازیافت. آن پوسته‌ی گرم‌رنگی که بورژوازی در پشش پناه گرفته بود و می‌توانست چشم‌خیزد را بر بسیاری از بی‌عدالتی‌ها بیندود به یکباره از هم گسیخت.

در چنین اوضاعی، ناگهان ورق برگشت و ترمز دستی قطار تاریخ کشیده شد. جهان پس از جنگ جهانی اول شاهد چندین و چند انقلاب بود. تمام رژیم‌های واقع در شرق رود راین و حاشیه‌ی غربی آلپ، گرچه سقوط نکردند، به شدت تضعیف شدند. از همه مهم‌تر، جنگ و بحران برآمده از آن، آستانه‌ی ایده‌ای بود بس رادیکال؛ ایده‌ای که بنا داشت از این وضعیت برای سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار نظامی سوسیالیستی بهره گیرد. لیبرالیسم بورژوازی با طغیانی مواجه شد که پیشتر حتی فکرش را هم نکرده بود؛ برخاستن کارگران. آن چنان که لنین در دسامبر ۱۹۱۰ درباره‌ی شرایط شکل‌گیری انقلاب روسیه نوشت: «شالوده‌ی اجتماعی و اقتصادی این تغییرات در

روبنای پیکار همه‌ی طبقات جامعه‌ی روسیه در متفاوت‌ترین عرصه‌ها بود... پیکاری چنان واضح و تحسین‌برانگیز که در مقیاس مردمی کمتر در طول تاریخ مشاهده شده است.^۲

بورژوازی چنان حفره‌ای در میان طبقات جامعه ایجاد کرده بود که انقلاب به دستور روز بدل شد و شوک انقلاب همگان را فراگرفت. ایتالیا اما در این میان در بحرانی طولانی فرو رفته بود، بحرانی که در نهایت سبب شد موسیلینی و دیگر فاشیست‌ها در اواخر سال ۱۹۲۲ به قدرت برسند. این فاجعه و بحران بستر را برای شکل‌گیری منش سیاسی برتر و رخا دون گرامشی و امکان درهم شکستن تاریخ‌گرایی برآمده از بین‌ال‌حال دوم را فراهم کرد. گرامشی از معدود کسانی بود که در آن برهه از تاریخ، حقیقت فاجعه‌ی فاشیسم را دریافت. او توانست به این بصیرت دست یابد که بخت کنش رادیکال و انقلابی تنها از همین فاجعه زاده می‌شود.

گرامشی درست در محل تلاقی نظریه‌ی محض و شکل انضمامی پیکار سیاسی قرار دارد. هشدارهای او درباره‌ی رشد روزافزون فاشیسم و ضرورت مبارزه با آن، چه در نظریه و چه در عمل، درست در نقطه‌ی مقابل این تئوری چپ ارتدوکس قرار می‌گیرد که بر حسب آن در پیکار طبقاتی، تنها به و آگاهی فاقد اعتبار است؛ هدف غایی در نهایت به اشتباهی گذاشتن فاکت‌هایی واضح با توده‌ی مردم است. باقی مسائل، صرفاً پیچیدگی‌هایی فلسفی‌اند که به کار روشنفکری شکم‌سیر و کافه‌نشین می‌آید، چراکه توده هیچ‌گاه قادر نخواهد بود این

۲. ولادیمیر ایلیچ لنین، مقدمه‌ای بر مارکس و انگلس، ترجمه‌ی فروزان گنجی‌زاده، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۵۲.

مسائل نظریِ غامض را درک و هضم کند و، در بهترین حالت، تنها طیفی محدود از نخبگان می‌توانند گره این پیچیدگی‌های درک‌ناشدنی را باز کنند!

گرامشی اما بنا داشت که در چارچوبِ ساختاری سوسیالیستی بنای پروژه‌ای فرهنگی و واقع‌گرایانه را پی افکند. این‌گونه بود که او در اوایل ۱۹۱۶ بر نیاز به ایجاد پیوند میان کنش انقلابی و فعالیت فرهنگی در میان توده انگشت گذاشت:

ادمی که هر چیز اندیشه است و آگاهی؛ یعنی بارآمده‌ی تاریخ است و به ساختن طبیعت، راه دیگری برای توضیح این مطلب نیست که چرا سوسیالیسم تاکنون به وجود نیامده است، با این که همیشه بهره‌ده و بهره‌کش، آفرینندگان ثروت و مصرف‌کنندگان خود راه تربیت وجود داشته‌اند. [...] این آگاهی از نیازهای خام و دشمن‌هاست گرفته بلکه بر اثر استدلال هوشیارانه به وجود آمده است. اندیشه وسیله‌ی معدودی و بعد به وسیله‌ی طبقات کامل اجتماعی، که به علل برخی واقعیات اجتماعی پی بردند و دریافتند که ممکن است برای تبدیل ساختاری ستمگر به طغیان و بازسازی اجتماعی راه‌هایی وجود داشته باشد. این گفته بدین معنی است که این از برانقلابی، کاری سترگ برای انتقادهای شدید اجتماعی و نقد سیاست‌های فرهنگی صورت پذیرفته است.^۲

از خلال این‌سطور می‌توان تأکید گرامشی را بر خردسیاست، اگر بخواهیم از واژگان ژبِرک وام بگیریم، مشاهده کرد؛ بخت و اقبالِ یگانه برای آماده‌سازی فرهنگی مردم برای

^۲. به نقل از:

جوزیه فیوری، *آنتونیو گرامشی: زندگی مردمی انقلابی*، ترجمه‌ی مهشید امیرشاهی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۱۲۹.

گسستن از چهارچوب ایدئولوژی بورژوازی و دگرگونی بنیادین. این پروژه‌ی واقع‌گرایانه را می‌توان در نقدِ مارکس بر پیش‌نویس برنامه‌ی حزب اتحادیه‌ی کارگران آلمان، «برنامه‌ی گوتا»، نیز دید. مارکس معتقد بود که در مرحله‌ی ابتدایی جامعه‌ی کمونیستی، زمانی که این جامعه از بطنِ نظام سرمایه‌داری بیرون می‌آید، چنین پروژه‌هایی اجتناب‌ناپذیرند. مارکس بر این نکته تأکید داشت که اصول اولیه‌ی کمونیسم، از جمله حق برابر و جامعه‌ی بی طبقه، هیچ‌گاه نمی‌توانند در مرحله‌ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابِ آن قرار گیرند:

جامعه‌ای که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه‌جانبه‌ی افراد جامعه افزایش یابد و چشمه‌های ثروت تعاونی جامعه فوران کند، تنها در آن زمان می‌توان از افق محدود حقوق بورژوایی فراتر رفت و جامعه‌ی نوها را توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: «هر کس به اندازه‌ی توانایی‌اش، هر کس به اندازه‌ی نیازش.»^۴

در این جا ما نه با الگوی «معه‌ره‌ی انقلاب»، انقلابی که در زمان مناسب و مطابق با ضرورت تکامل تاریخی فوران می‌کند، بلکه برعکس با انقلاب در مقام یک صیورت مواجهیم؛ انقلاب به مثابه‌ی سوژه‌ای افکننده در وضعیتی باز و گشوده که در همین وضعیت نیز باید به حرکت ادامه دهد.

۴. کارل مارکس، نقدِ برنامه‌ی گوتا و دو نامه، ترجمه‌ی ع.ن، نشر چهل و نه، ص ۱۹-۲۰.